

قاعده عدم امکان تسری موافقت‌نامه داوری به اشخاص ثالث (به مفهوم عام) در حقوق ایران با تأکید بر «نظریه قائم‌مقامی»

حسین عابدینی^۱

چکیده

«گسترش قلمرو اثر موافقت‌نامه داوری به اشخاص ثالث به مفهوم عام» ازجمله موضوعات محل اختلاف در عالم حقوق است. برخی با استناد به قضایی نبودن داوری و ابتدای اثر موافقت‌نامه آن بر توافق طرفین، معتقدند این اثر قائم‌مقام طرفین و اشخاص ثالث مرتبط با آنها را نیز در بر می‌گیرد. بعضی دیگر نیز با تأکید بر قرار گرفتن داوری در دایره فرایند دادرسی، معتقدند که قضاوت امری حاکمیتی است که تنها در برخی شرایط، به صلاح دید دولت به نهاد داوری سپرده شده است. در پژوهش حاضر، با روش توصیفی تحلیلی، در پاسخ به این سؤال که آیا موافقت‌نامه داوری قابل تسری به دیگران است، دکترین حقوقی و مواد قانونی مرتبط مورد بررسی قرار گرفته و نظرات دو گروه یاد شده، از طریق شناسایی «مفهوم قائم‌مقامی و شخص ثالث و استقلال آنها از یکدیگر»، «مبنای مشروعیت و صلاحیت داوری» و با استناد به حقوق موضوعه و رویه قضایی مقایسه می‌شود و «قاعده عدم امکان تسری موافقت‌نامه داوری به اشخاص ثالث به مفهوم عام در حقوق ایران» کشف و استنباط می‌شود؛ بدین ترتیب، افزون بر آن‌که ارجاع به داوری امری کاملاً استثنایی است، تحت هیچ شرایطی، تفسیر موسع از موافقت‌نامه داوری نسبت به قائم‌مقام طرفین قرارداد و اشخاص ثالث امکان‌پذیر نیست. **واژگان کلیدی:** موافقت‌نامه داوری، قائم‌مقام، شخص ثالث، نظریه قائم‌مقامی، تسری داوری.

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه حقوق دانشگاه میبد، میبد، ایران

درآمد

حمایت قضایی از اشخاص و حل اختلافات آن‌ها از طریق دادگاه‌ها، یک حق اولیه است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، اما طرفین دعوا می‌توانند از این سازکار حل اختلاف، انصراف داده، به جای آن، داوری را انتخاب کنند (دبیری قصرعاصمی و جعفری، ۱۴۰۲: ۲۲۴). در این میان، یکی از مباحث مورد اختلاف در دکتین حقوقی و رویه قضایی ایران، بررسی مسأله قابلیت «گسترش قلمرو اثر موافقت‌نامه داوری به اشخاص ثالث به مفهوم عام (شامل قائم مقام طرفین و اشخاص ثالث به معنی خاص)» است. سؤال قابل توجه در این باره، این است که فارغ از بحث تسری قرارداد در فرض «انتقال قرارداد داوری»^۱، آیا موافقت‌نامه داوری شامل قائم مقام طرفین و اشخاص ثالث می‌شود یا خیر. در پاسخ به این پرسش، نظرات مختلفی ابراز شده که در یک تقسیم‌بندی کلی، به دو دسته قابل تقسیم است:

برخی صاحب‌نظران معتقدند رأی داور در ماهیت، عملی قضایی نیست و از آن‌جا که داور سمت عمومی ندارد، لذا داوری جزو مسائل حاکمیتی نیست و موافقت‌نامه داوری مانند سایر عقود، تابع «قواعد عمومی قراردادها» و «اصل نسبی بودن عقود» است؛ لذا اصولاً طرفین موافقت‌نامه و قائم مقام آن‌ها، ملتزم به داوری هستند (شید و ایزانلو، ۱۳۹۶: ۱۸۳). به اعتقاد این گروه، نصوصی نظیر ماده ۲۳۱ قانون مدنی نیز مؤید این ادعا است و به موجب آن، آثار قرارداد از طرف‌های آن، به قائم مقام آن‌ها هم تسری می‌یابد؛ لذا براساس آنچه از این ماده برمی‌آید، این دسته از آثار قراردادها از جمله داوری، نسبی است و جز در موارد استثنایی، طرفین قرارداد و قائم مقام آن‌ها که داخل در محدوده اصل نسبی بودن عقود هستند و به جای اشخاص اصیل، طرفین رابطه حقوقی قرار می‌گیرند و از آن تأثیر می‌پذیرند.

در مقابل، برخی دیگر با تأکید بر منع تسری آثار موافقت‌نامه داوری به «اشخاص ثالث در معنای عام» معتقدند فرایند دادرسی بخشی از خدمات قضایی است

۱. در انتقال قرارداد، انتقال‌گیرنده جانشین طرف قرارداد می‌شود و از تمام ویژگی‌های موقعیت قراردادی بهره‌مند می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۳/۲۹۳)، لذا چون در این فرض، قرارداد با کلیه لوازم و حقوق و تعهداتش به شخص ثالث به معنی عام منتقل می‌شود (محمدی و عسکری، ۱۳۹۶: ۱۳۶)، از موضوع بحث این پژوهش، خروج تخصصی دارد. برای مطالعه بیشتر در این رابطه، بنگرید به: شعاریان، ۱۳۹۴ و مافی، ۱۳۹۷.

که ماهیتی حاکمیتی دارد (خزایی، ۱۳۸۶: ۳۳)؛ بنابراین با توجه به آن که رسیدگی به دعاوی و حل اختلافات، در محدوده صلاحیت دولت به مفهوم عام است، اثر قرارداد داوری و رأی داور تنها نسبت به شخص طرفین قرارداد اعتبار دارد؛ بند ۲ ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که با فوت یا حجر یکی از طرفین دعوا، داوری را منحل می‌داند، مؤید این ادعا دانسته شده است.

پژوهش حاضر که با روش توصیفی تحلیلی انجام شده، به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال مبنایی است که خارج از بحث انتقال قرارداد، آیا موافقت‌نامه داوری به غیر از طرفین قرارداد، به قائم‌مقام و اشخاص ثالث مرتبط نیز تسری پیدا می‌کند. در این راستا، ابتدا مهم‌ترین مفاهیم مرتبط با پژوهش را مورد بررسی قرار می‌دهیم، در ادامه، مهم‌ترین دلایل مخالفان و موافقان تحدید قلمرو موافقت‌نامه داوری به طرفین را در دو بخش مستقل بررسی می‌نماییم و در انتها، نظر مختار را با استناد به سه دلیل تحلیلی، تبیین می‌کنیم.

۱. مفاهیم

۱-۱. مفهوم موافقت‌نامه داوری

بند ج ماده ۱ قانون داوری تجاری بین‌المللی، موافقت‌نامه داوری را این‌گونه تعریف می‌کند: «توافقی بین طرفین که به موجب آن، تمام یا بعضی از اختلافاتی که درخصوص یک یا چند رابطه حقوقی مشخص، اعم از قراردادی یا قهری که براساس آن، تمام یا برخی از اختلافات ایجادشده یا اختلافاتی که ممکن است ایجاد شود، به داوری ارجاع می‌شود». این تعریف برگرفته از بند ۱ ماده ۷ قانون نمونه داوری آنسیتراست است که بیان می‌دارد: «موافقت‌نامه داوری، قراردادی است بین طرفین که به موجب آن، تمام یا بعضی از اختلافات به وجود آمده در مورد یک رابطه حقوقی معین، اعم از قراردادی یا غیر قراردادی یا اختلافاتی که ممکن است (در رابطه با آن ارتباط حقوقی معین) پیش آید، به داوری ارجاع می‌شود».

بند ج ماده ۱ قانون داوری تجاری بین‌المللی و نیز بند ۲ ماده ۷ قانون نمونه داوری آنسیتراست تأکید می‌کنند که «موافقت‌نامه داوری ممکن است به صورت شرط داوری در یک قرارداد یا به صورت موافقت‌نامه‌ای مستقل باشد».

بر این اساس، موافقت‌نامه داوری را می‌توان قراردادی دانست که به شخصی اجازه می‌دهد تا در قالب فرایندی قضاوتی، اختلاف دو یا چند شخص، در مورد حقوق یا تکالیف قانونی‌شان را با رأیی الزام‌آور، در خارج از دادگاه رسیدگی و حل و فصل کند.

۲-۱. مفهوم قائم‌مقامی

در لغت، «قائم‌مقام» را «نایب»، «جانشین» (دهخدا، ۱۳۷۲: مدخل قاف) و «کسی که در جای کس دیگر قرار گیرد و کارهای او را انجام بدهد» دانسته‌اند (عمید، ۱۳۶۹: ۱۵۶۳). از نظر اصطلاحی، در فقه اسلامی با وجود آن‌که مفاهیمی مرتبط با مفهوم «قائم‌مقام» در ابواب مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته، اما تعریفی در این باره دیده نمی‌شود.

در نظام حقوقی ایران هم وضع مشابهی وجود دارد؛ زیرا به‌رغم کاربرد وسیع اصطلاح قائم‌مقامی در مجموعه مقررات شکلی و ماهوی کشور،^۱ در هیچ‌یک از این قوانین و مقررات تعریفی از این واژه به عمل نیامده است و اختلاف نظرهایی درباره مفهوم آن وجود دارد (قادری، ۱۳۹۲: ۱). همین امر در تبیین قلمرو قرارداد داوری و شمول آن بر اشخاصی غیر از طرفین قرارداد، تأثیرگذار بوده است.

در دکترین حقوقی تعاریف متعددی برای قائم‌مقامی آورده‌اند؛ به عنوان نمونه، برخی معتقدند قائم‌مقام کسی است که به طور مستقیم یا به وسیله نماینده خود در تراضی شرکت نداشته، ولی در نتیجه انتقال تمام یا بخشی از دارایی یکی از دو طرف به او، جانشین طرف قرارداد و عهده‌دار و بهره‌مند از اجرای آن شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۳/۲۷۹). بعضی دیگر در عباراتی موجز، آن را کسی دانسته‌اند که در تشکیل قرارداد دخالت نداشته، اثر عقد از طرفین به او سرایت می‌کند (شهیدی، ۱۳۸۳: ۲۸) و در حقوق و تکالیف طرف معامله، جایگزین او می‌شود (صفایی، ۱۳۸۲: ۱۸۶). بعضی از نویسندگان نیز معتقدند قائم‌مقام یا جانشین، شخصی است که حقوق و تعهدات دیگری به وی منتقل می‌شود (مافی، ۱۳۹۷: ۹۹).

معانی اصطلاحی متعدد این واژه که در لسان حقوق‌دانان به‌کار رفته، در

۱. نظیر مواد ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۴۷، ۳۲۱ قانون مدنی، ۳۹۵ و ۴۱۸ قانون تجارت و ۸۴، ۳۰۳ و ۳۸۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.

حقیقت به همان معنای لغوی «جانشینی» بازمی‌گردد، اما از آن‌جا که ماهیت حقوقی جانشینی در موارد مختلف، متفاوت است، باید بین این معانی متعدد، قائل به تفکیک شد؛ مسأله‌ای که ذیل نظریه‌ای تحت عنوان «نظریه قائم‌مقامی» قابل بحث است و در حقوق فرانسه و به‌ویژه حقوق تعهدات این کشور، جایگاه ویژه‌ای دارد (جعفری، ۱۳۹۳: ۲۴۳).

در مجموع به نظر می‌رسد قائم‌مقام را باید شخصی دانست که نه خودش و نه دیگری (به نمایندگی از سوی او) در قرارداد حضور ندارد، اما به صورت قراردادی یا قهری، جانشین یکی از طرفین قرارداد شده است.

۳-۱. مفهوم شخص ثالث

«ثالث» را در لغت به «سوم» (معین، ۱۳۸۶: مدخل ثاء) یا «شخص خارجی» (دهخدا، ۱۳۷۲: مداخل ثاء) تعبیر کرده‌اند، اما از نظر اصطلاحی، در قواعد عمومی قراردادها، «شخص ثالث» را شخصی دانسته‌اند که رضایت او در اعتبار عقد مؤثر نبوده (شهیدی، ۱۳۹۱: ۲۰)، به اصالت یا به نمایندگی در قرارداد شرکت نداشته (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۳/۳۴۰) و در واقع، یکی از طرفین عقد یا قائم‌مقام او نیست (فلاح‌خاریکی، ۱۳۹۶: ۸۰).

در نگاه برخی صاحب‌نظران حقوق خارجی، شخص ثالث دایره مفهومی گسترده‌تری دارد و مصادیق زیر را در بر می‌گیرد:

- شخصی که نام او در موافقت‌نامه داوری یا عقد متضمن شرط داوری نیامده است؛

- شخصی که به نمایندگی از دیگری، قرارداد داوری را امضا نموده است؛

- شخصی که بعد از انعقاد قرارداد اصلی، به آن ملحق شده است؛

- شخصی که موافقت‌نامه داوری یا عقد متضمن شرط داوری به نحوی به او منتقل یا واگذار شده است (Courtney, 2008: 586) و این همان مفهوم عامی است که در این پژوهش مورد نظر بوده است.

بر اساس میزان ارتباط اشخاص ثالث با طرفین اصیل در موافقت‌نامه داوری از لحاظ منافع و مسؤولیت‌ها نیز می‌توان آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد: نخست، اشخاصی که از لحاظ منافع و مسؤولیت‌های قراردادی، ارتباط نزدیکی با طرفین

اصیل موافقت‌نامه داوری دارند. در این حالت، طرفین اصیل با اشخاص ثالث، منافع مشترک دارند و دعوی ناشی از رابطه تجاری روی این منافع تأثیر می‌گذارد؛ در واقع، در این شرایط طرفین اصیل و اشخاص ثالث معمولاً به صورت توأمان و تضامنی مسئولیت داشته، حقوق و تکالیف مشترکی با طرفین اصیل دارند؛ نظیر مالکان املاک مشاع، شرکای شرکت‌های تجاری، اشخاص مرتبط در صدور و انتقال اسناد تجاری (کشکولی، ۱۳۹۶: ۳۹)؛ گروه دوم اشخاصی را شامل می‌شود که با طرفین اصیل، ارتباط قراردادی دارند، اما حقوق و مسئولیت‌هایشان مشترک نیست و با آن‌ها منافع مشترک ندارند (Devitt, 1983: 669). در این حالت، تکالیف قراردادی طرفین اصیل و اشخاص ثالث مربوط به یک پروژه تجاری است، اما هر کدام تکالیف متفاوت و متمایزی به عهده دارند؛ نظیر اشخاص متعددی که از لحاظ قراردادی در یک پروژه تجاری مشترک به هم متصل و مرتبط‌اند (چه ارتباط قراردادی عمودی و چه ارتباط قراردادی افقی) و ارتباط و به هم پیوستگی شرکت‌های متعددی که همگی متعلق به یک گروه هستند (کشکولی، ۱۳۹۶: ۴۰).

افزون بر این، فرض دیگری نیز برای اشخاص ثالث می‌توان تصور کرد و آن فرض موافقت‌نامه‌های مربوط به «قراردادهای تضمین» است که در آن، شخص ثالثی خارج از قرارداد اصلی، با انعقاد قراردادی جداگانه، حسن اجرای روند قرارداد را تضمین می‌کند؛ مانند بانک‌ها و شرکت‌های بیمه (Austmann, 1991: 142).

با توجه به آن‌چه بیان گردید، شخص ثالث مفهومی متفاوت از قائم‌مقام دارد و معنای آن در لایه اول را باید در یکی از این سه دسته جست‌وجو کرد: نخست، گروهی که منافع مشترکی با طرفین اصیل دارند؛ دوم، گروهی که ارتباط قراردادی عمودی یا افقی با طرفین دارند؛ و سوم، گروهی که تضمین‌کننده حسن اجرای قرارداد و ضامن تأدیه دیون و خسارات هستند (Andrews & Millet, 2000: 26). با این وصف، فرضی که شخص هیچ ارتباط مستقیمی با یک قرارداد ندارد، اما با یکی از دو طرف آن قرارداد، قراردادی مستقل و جداگانه دارد، در لایه‌های بعدی شخص ثالث دسته‌بندی می‌شود و به‌طریق اولی، می‌توان او را «شخص ثالث» دانست.

۲. دیدگاه مخالفان و موافقان تحدید قلمرو موافقت‌نامه داوری به طرفین

۲-۱. رویکرد مخالفان

مخالفان تحدید قلمرو موافقت‌نامه داوری معتقدند که رأی داور فی حد ذاته، یک عمل قضایی نیست و از طرف شخصی صادر می‌شود که سمت عمومی ندارد؛ به -همین دلیل است که رأی داور به خودی خود قدرت اجرایی ندارد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۳۰). در واقع، عملی می‌تواند جنبه قضایی داشته باشد که مأمور عمومی در انجام آن دخالت داشته باشد؛ در حالی که با وجود آن‌که در داوری، اصول و قواعد عمدتاً آمره توسط قانون‌گذار مقرر شده است (ساردوئی نسب و زندی، ۱۴۰۳: ۱۷۲)، اقتدار رأی داور در قراردادهای داوری، ناشی از توافق طرفین دعوا است (کلانتریان، ۱۳۷۴: ۳۴۵).

با این وصف، شرط داوری دارای ماهیتی قراردادی و تابع اصل حاکمیت اراده است و چنانچه در زمان بروز اختلاف و لزوم حل و فصل آن از طریق اجرای مفاد شرط داوری، مفاد این شرط به دلیل ابهام یا سکوت، مستلزم تفسیر باشد و داور قبل از رسیدگی ماهوی ناگزیر به تفسیر مفاد شرط داوری و درصدد کشف قصد مشترک طرفین برآید، باید طبق اصول و قواعد تفسیر قراردادهای، اقدام به «تفسیر مفاد شرط داوری» نماید (امینی و دیگران، ۱۳۹۹: ۵۳).

علاوه بر این، برخی معتقدند قرارداد داوری یک عقد لازم است که بدون تراضی کتبی طرفین هم قابل فسخ نیست. بعد از تحقق اختلاف و انعقاد قرارداد داوری، این قرارداد میان متعاقدين و قائم مقام آن‌ها الزام‌آور است. تنها در صورت توافق طرفین می‌توان کل قرارداد یا بخشی از آن را اقاله کرد. فوت یا حجر یکی از طرفین هنگامی از اسباب زوال داوری است که قبل از صدور رأی باشد، لذا فوت یا حجر یکی از طرفین پس از صدور رأی، موجب بی‌اعتباری داوری انجام‌شده نخواهد شد (حیاتی، ۱۳۹۴: ۱۹۹ و ۲۰۲).

برخی دیگر نیز با استنباط از بند ۲ ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی بر این باورند که فوت و حجر یکی از طرفین تنها رسیدگی داور را از بین می‌برد، اما تراضی اصلی دایر بر ارجاع امر به داوری هم‌چنان باقی است (سروی، ۱۳۸۹: ۳۶).

از مجموع آنچه بیان گردید، می‌توان ادعا کرد رویکرد مخالفان تحدید قلمرو داوری به طرفین این است که رأی داور، در صورتی که با رعایت اصول و موازین قانونی صادر شده باشد، هم برای طرفین و هم برای اشخاصی که به‌نوعی در رأی دخالت و شرکت داشته‌اند و قائم‌مقام آنان لازم‌الاتباع است؛ زیرا با انعقاد قرارداد داوری، طرفین می‌پذیرند که حل و فصل اختلاف خود را به داوری اشخاص معینی واگذار کنند و داوری آنان را امثال نمایند (مافی و روشنایی، ۱۳۹۴: ۵۴)؛ از سوی دیگر، با وجود آن‌که در ظاهر، شخص ثالث طرف قرارداد داوری نیست و داوری نباید حقوق او را تحت‌الشعاع قرار داده، حق و تکلیفی برای او پدید آورد، از آن‌جا که رأی داور می‌تواند با حقوق و منافع او اصطکاک پیدا کند و موجب تحمیل ضرر و زیان به شخص ثالث شود (همان‌جا)؛ به دلیل آن‌که قائم‌مقام مفهوماً مشتمل بر آن هم می‌شود باید آثار قرارداد داوری را بر او هم قابل تسری دانست؛ در واقع، به اعتقاد این صاحب‌نظران، شخص ثالث دارای مفهومی ذیل مفهوم قائم‌مقام است و چنانچه حکمی، قائم‌مقام طرفین قرارداد را دربرگیرد، طبق قاعده شامل شخص ثالث نیز می‌شود.

۲-۲. رویکرد موافقان

در مقابل، طرفداران تحدید موافقت‌نامه داوری به طرفین تأکید دارند قرارداد داوری به نسبت به شخص اصحاب معامله مربوط است و از آن‌ها به غیر سرایت نمی‌کند؛ هر چند که آن غیر، وارث و قائم‌مقام شخص طرف قرارداد داوری باشد (مدنی، ۱۳۹۰: ۲/۶۷۸)؛ زیرا مدیریت دادگستری، قسمتی از خدمات عمومی است (خزایی، ۱۳۸۶: ۳۳) و دادرسی ماهیتاً یک عملکرد حاکمیتی محسوب می‌شود. همان‌طور که ایجاد امنیت در جامعه، مبارزه با جرائم، ایجاد محیط امن اقتصادی، کمک به آموزش و پرورش و تأمین شغل برای افراد جامعه و وظایفی چون دفاع از کشور، کنترل ترافیک، رفع و جبران خسارت‌های ناشی از قوای قاهره به عهده دولت‌ها است، حل و فصل اختلافات نیز به عنوان یکی از همین وظایف، در محدوده تکالیف آن‌ها تعریف می‌شود. حق دسترسی به دادگاه، حق شهروندی است و هر نظام متمدنی باید برای شهروندان، وسیله حل و فصل عادلانه و صلح‌آمیز اختلافات بین مردم را فراهم سازد (داودی، ۱۳۹۷: ۲۱۵). بر این اساس، دلیل ارجاع اختلافات به

داوری نیز این است که حاکمیت به طرفین اختلاف اجازه می‌دهد که اختلافات خود را به جای ارجاع به دادگاه‌ها از طریق داوری حل و فصل کنند و بدین جهت، به رأی صادره از سوی داور، قدرت اجرایی می‌بخشد (شیروی، ۱۳۹۳: ۲۱۱).

با این مبنا، رسیدگی به دعاوی، حل و فصل اختلافات، تفسیر قوانین و در نهایت، اعمال و اجرای قانون، یکی از ویژگی‌ها، جلوه‌ها و مظاهر حاکمیت و صلاحیت قضایی دولت‌ها است؛ هر دولت اختیار نظارت و تنظیم رسیدگی به دعاوی و اختلافات و امور ترافعی را دارا است که به تبع آن، بخشی از صلاحیت خود را به نهاد داوری تفویض می‌کند.

۳. تبیین نظر مختار

نگارنده ضمن تأکید بر خروج بحث تسری قرارداد در فرض «انتقال قرارداد داوری» که در آن، قرارداد داوری با تمام شروط و الزاماتش به اشخاص ثالث به مفهوم عام منتقل می‌شود، از این پژوهش و با تأیید نظر طرفداران تحدید قلمرو قرارداد داوری، معتقد است باید پا را فراتر گذاشته، پذیرفت که ارجاع اختلاف به داوری، امری کاملاً استثنایی است و به هیچ عنوان امکان تفسیر موسع این قرارداد وجود ندارد؛ در واقع، آنچه باید در این حوزه به آن قائل بود، «قاعده عدم امکان تسری موافقت‌نامه داوری» است که بر پایه دلایل زیر استوار است:

۱-۳. دلیل اول: شناسایی مفهوم دقیق «قائم‌مقامی» و «شخص ثالث» در

حقوق ایران

شاید بتوان ریشه دلایل گروه مخالفان تحدید قلمرو داوری به طرفین قرارداد را در «نظریه قائم‌مقامی» جست‌وجو کرد؛ نظریه‌ای که ریشه در پیشینه حقوق فرانسه^۱ دارد (Savaux, 2002: no 2; Mestre, 1979: no 11)؛ چراکه تحلیل‌های این دسته از صاحب‌نظران متأثر از حقوق مدنی سابق این کشور است. مطابق ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی سابق فرانسه^۲ «اصل بر این است که شخص، عقد را برای خود و ورثه خود و

۱. نکته‌ای که باید در این‌جا مورد توجه قرار گیرد، این است که اکثر منابعی که در حقوق داخلی، در راستای مخالفت با تحدید قلمرو داوری به طرفین قرارداد نگارش یافته است، پیش از تصویب قانون مدنی جدید فرانسه بوده است. بر این اساس، در این بخش از متن پژوهش حاضر، بیشتر به مواد قانون مدنی سابق فرانسه که مورد توجه و استناد آن منابع بوده، ارجاع شده است.

۲. این ماده در اصلاحات جدید قانون مدنی فرانسه، حذف شده است.

منتقل^۱ الیه منعقد کرده است، مگر این که خلاف آن تصریح شده باشد یا از ماهیت عقد برآید؛ یعنی مشخص شود که حقوق و تعهدات ناشی از قرارداد، وابسته به شخص طرف قرارداد است (Weill, 1975: n. 507 a' 509)؛ لذا براساس این ماده، قائم مقام شخصی است که پس از فوت یکی از طرفین قرارداد یا انتقال مال از سوی یکی از طرفین عقد به او، جانشین وی شده، حقوق و تکالیف ناشی از قرارداد به او منتقل و عقد در حق او تأثیر می‌گذارد؛ بنابراین مطابق منطوق صریح این ماده، وراثت و منتقل^۱ الیه، قائم مقام اصیل هستند.

پس قانون مدنی سابق فرانسه، در ماده یادشده با جانشین کردن «وراث» به جای «مورث» در فرض فوت، و جانشین کردن «منتقل^۱ الیه» به جای «ناقل» در فرض انتقال مال به دیگری، تکلیف آثار عقد و حقوق و تعهدات ناشی از عقد را روشن و آن‌ها را قابل انتقال به ورثه و منتقل^۱ الیه دانسته است؛ همچنین بر اساس وضع این ماده، به دلیل این که الزام این اشخاص، مخالف «اصل نسبی بودن قراردادهای» موضوع ماده ۱۱۶۵ قانون مدنی سابق فرانسه^۱ نباشد، این اشخاص به عنوان طرفین عقد فرض شده‌اند؛ یعنی در زمان انعقاد عقد، از ابتدا این گونه فرض می‌شود که این عقد برای شخص متعاقد، ورثه وی و منتقل^۱ الیه منعقد می‌شود (جعفری، ۱۳۹۳: ۲۹۴).

با توجه به آنچه بیان گردید و تأکید حقوق دانان (شهیدی، ۱۳۹۱: ۲۳؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶/۳: ۲۹۱؛ محمدی، ۱۳۸۸: ۲۷۴) بر تشابه و اخذ مفهومی مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ قانون مدنی ایران (اصل حاکمیت اراده و اصل نسبی بودن اثر قراردادهای) از قانون مدنی سابق فرانسه، اساساً و جز در موارد استثنایی، آثار قرارداد داورى بین طرفین و به تبع ایشان، قائم مقام آن‌ها جریان پیدا می‌کند؛ زیرا قائم مقام شخصی است که حقوق و تعهدات دیگری به او انتقال پیدا می‌کند و ادامه‌دهنده شخصیت حقوقی طرف قرارداد نسبت به آثار مالی قرارداد و حقوق و تعهدات ناشی از آن است (عدل، ۱۳۴۲: ۱۴۵). در واقع، استفاده مکرر قانون مدنی ایران از واژه یاد شده، حقوق دانان را به

۱. ماده ۱۱۶۵: «عقود فقط نسبت به متعاقدين مؤثر است. آن‌ها به حقوق شخص ثالث، خلل وارد نمی‌کنند و فقط در مورد مقرر در ماده ۱۱۲۱ به نفع شخص ثالث مؤثر خواهند بود». در قانون مدنی جدید فرانسه، ماده ۱۱۹۹ متناظر با این ماده است: «عقد فقط نسبت به طرفین آن، تعهد ایجاد می‌کند. جز در حدود مقررات این مبحث و فصل سوم از بخش چهارم، اشخاص ثالث، نه می‌توانند تقاضای اجرای قرارداد را نمایند و نه ملزم به اجرای آن می‌شوند».

پذیرش هم‌سانی مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ قانون مدنی ایران با ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی سابق فرانسه سوق داده که این امر، نتیجه‌ای جز پذیرش کل «نظریه قائم‌مقامی» توسط قانون مدنی ایران در پی ندارد؛ بر اساس این دیدگاه، مفهوم قائم‌مقامی به همان شکل که در حقوق فرانسه وجود دارد، در حقوق ایران نیز وجود دارد (شهیدی، ۱۳۹۱: ۱۰۸-۱۰۹؛ کاتوزیان، ۳/۱۳۷۶: ۲۸۷-۲۸۶) و از این رو، تعهدات نیز به مقام قائم‌مقام قابل انتقال است؛ نتیجه‌ای که منطبق با ظاهر و منطوق ماده ۴۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است و در نگاه نخست، در همان راستا تنظیم شده است.

نکته حائز اهمیت آن است که در ساختار حقوقی فرانسه، پذیرش نهاد قائم‌مقامی به دلیل اعتقاد به «شخصی بودن تعهدات»^۱ امری معقول و منطقی محسوب می‌شد، اما پذیرش بدون قید و شرط این نظریه از سوی حقوق دانان ایران، به‌رغم تفاوت مبانی حقوق ایران با حقوق فرانسه قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ زیرا قائم‌مقامی مفهومی مشکک است و درخصوص آن باید قائل به تفکیک شد.

از مجموع آنچه در خصوص قائم‌مقامی و مفهوم آن به رشته تحریر درآمده است، می‌توان معنای این واژه را به سه دسته کلی تقسیم کرد: «قائم‌مقامی مبتنی بر نیابت»، «قائم‌مقامی مبتنی بر انتقال طلب (قائم‌مقامی با پرداخت)» و «قائم‌مقامی مبتنی بر انتقال اموال و دارایی (در قراردادها)» (فاتحی، ۱۳۹۱: ۱۰؛ دارویی، ۱۳۹۲: ۱۰-۱۸). «قائم‌مقامی مبتنی بر نیابت» در فرضی محقق می‌شود که کسی به جای دیگری، کاری را انجام دهد، اما آثار حقوقی عمل، متوجه او نشود، بلکه به شخص دیگری که کار برای او انجام شده، برسد. به این نوع قائم‌مقامی در اصطلاح حقوقی و به ویژه در قراردادها، «نیابت» گفته شده^۲ (مولودی، ۱۳۸۲: ۱) و بر همین مبنا، بعضی نویسندگان حقوقی بر اساس نص بعضی مواد قانونی، اشخاصی نظیر وکیل و قیم را قائم‌مقام دانسته‌اند؛ نظیر ماده (۵۷) قانون ثبت اسناد و املاک که منظور از قائم‌مقام

۱. به موجب این نظریه، شخصی که بخشی مثبت از ظرف دارایی یک شخص به او منتقل می‌شود، خود او نیز باید پاسخ‌گوی بخش منفی آن ظرف دارایی یعنی تعهدات باشد؛ زیرا اوست که از منافع مال استفاده می‌کند و باید تعهدات مربوط به آن را بپذیرد (ابری و رو؛ به نقل از: مولودی، ۱۳۸۲: ۲۸).
۲. در بعضی ابواب فقه نیز این واژه، در معنای «نیابت» آمده و حسب مورد و شرایط مختلف تحقق فروض آن، به اشخاصی نظیر ولی، وکیل، حاکم و وصی (موسوی گلپایگانی، ۱۳۸۳: ۲/۱۴۱؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۱۷؛ سبزواری، ۵/۱۴۱۳: ۱۴؛ مامقانی، ۳/۱۳۱۶: ۳۵۰)، «قائم‌مقام» اطلاق شده است.

در آن، «ولی قهری»، «وصی منصوب از سوی ولی قهری» و «قیم» است که ولایت، وصایت و قیمومت نسبت به صغار، مجانین و اشخاص غیررشید را به عهده دارند. همین‌طور است ماده ۴۱۸ قانون تجارت که در آن هم معنای «جانشینی»، مورد نظر و مراد مقنن بوده است (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۳/۲۷۹).

«قائم‌مقامی مبتنی بر انتقال طلب (با پرداخت)»، نوعی از قائم‌مقامی است که در نتیجه پرداخت دین دیگری به دست می‌آید؛ با این توضیح که طلب پرداخت‌شده به وسیله ثالث، به نفع او باقی‌مانده و با تمام لواحقش به او منتقل می‌شود؛ هر چند که آن طلب در رابطه با طلبکار ساقط شود (دارویی، ۱۳۹۲: ۱۶ و ۱۹). ماده ۳۰ قانون بیمه مصوب ۱۳۱۶، ماده ۳۲۱ قانون مدنی، ۲۷۱ قانون تجارت و ماده ۷ «آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور» مصوب ۱۳۸۷، از جمله مقرراتی است که در آن، قائم‌مقامی با پرداخت مورد توجه مقنن است.

«قائم‌مقامی مبتنی بر انتقال اموال و دارایی»، نوع سوم قائم‌مقامی است که «نظریه قائم‌مقامی به معنی الأخص» مبتنی بر آن است (جعفری، ۱۳۹۳: ۲۴۳). در این معنا، قائم‌مقام به شخصی گفته می‌شود که به طور مستقیم یا به وسیله نماینده خود، در انعقاد قرارداد شرکت نداشته، ولی در نتیجه انتقال تمام یا بخشی از دارایی یکی از دو طرف عقد به او، جانشین طرف عقد شده (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۳/۲۷۹) و حقوق و تعهدات ناشی از عقد به او منتقل گشته است.

نکته حائز اهمیت این است که در حقوق فرانسه قائم‌مقامی غالباً به مفهوم اخیر است (Savaux, 2002: no 3; Malaurie, 2000: no 1206) و لذا نمی‌توان مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ قانون مدنی ایران را شبیه ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی سابق فرانسه دانست؛ زیرا اولاً، ماده‌ای از قانون مدنی فرانسه که شبیه ماده ۲۱۹ قانون مدنی ایران است، ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی سابق این کشور است؛ نه ماده ۱۱۲۲ (که مطابق آن، قراردادهایی که به صورت قانونی شکل گرفته باشند، جایگزین قانونی نسبت به اشخاصی هستند که آن‌ها را منعقد کرده‌اند و این قراردادها را نمی‌توان فسخ کرد؛ مگر با اقاله یا جهاتی که قانون اجازه می‌دهد)؛ ثانیاً، ماده ۲۳۱ قانون مدنی ایران نیز مشابه ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی سابق فرانسه نیست؛ زیرا ماده ۲۳۱ قانون مدنی ایران متناظر ماده ۱۱۶۵

قانون اخیرالذکر است (جعفری، ۱۳۹۳: ۲۹۸)؛ ثالثاً، آنچه نباید در این میان مغفول بماند، این است که این دو ماده که مشتمل بر اصول حاکمیت اراده و نسبی بودن اثر قراردادها است، ریشه در حقوق اسلامی دارد و اساساً نمی‌تواند از نظر مفهومی مبتنی بر حقوق فرانسه باشد؛ جز این که شکل و ساختار ظاهری اش مشابه با مواد یادشده از قانون مدنی این کشور تنظیم شده باشد.

نکته قابل ذکر دیگر این است که یکی از شرایط تحقق قائم مقامی در قرارداد به مفهوم فرانسوی آن، این است که: اولاً، قرارداد تعهدآوری منعقد شده باشد؛ و ثانیاً، تعهدات ناشی از آن اجرا نشده باشد. در عین حال، در فقه امامیه ورثه به طور مطلق و فارغ از این قیود، قائم مقام و جانشین متوفی معرفی و عقود به صورت مطلق و بدون هیچ شرطی، نسبت به قائم مقام لازم‌الاتباع دانسته شده است (همان: ۲۹۹)؛ بنابراین مفهوم قائم مقامی در فقه و مواد یاد شده از قانون مدنی، با آنچه تحت عنوان قائم مقام در حقوق فرانسه آمده، متفاوت است و نمی‌توان بر مبنای تحلیلی که حقوق دانان ایران از قائم مقامی ارائه کرده‌اند، بر تسری دایره موافقت‌نامه داوری بر اشخاص ثالث نظر داد و مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ قانون مدنی ایران را با مفهوم مورد نظر حقوق دانان از قائم مقام تحلیل کرد.

مضاف بر این، در خصوص استناد مخالفان تحدید قلمرو به طرفین، به ماده ۴۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی باید توجه کرد که تحلیل این ماده بدون توجه به ماده ۴۸۱ همان قانون بی‌معنا است؛ زیرا بند ۲ ماده پیش گفته تأکید دارد که با فوت یا حجر یکی از طرفین دعوا، داوری از بین می‌رود؛ لذا از منظر اصولی، مقرر پیش گفته نسبت به ماده ۴۹۵ همان قانون، «حکومت به -نحو تضییق» دارد و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان ماده ۴۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی را به تنهایی تفسیر کرد؛ از این رو در زمانی که طرفین قرارداد داوری در قید حیات بوده یا موضوع معامله را منتقل نکرده‌اند، داوری تنها در رابطه آن‌ها مؤثر است و تردیدی نیست که با مرگ یکی از آن‌ها، داوری نیز از بین می‌رود (خدابخشی، ۱۳۹۸: ۱۹۹)؛ زیرا به موجب مقرر و دلیل یاد شده، داوری با فوت یا حجر یکی از طرفین دعوا از بین می‌رود^۱ و عملاً جایی برای بحث از شخص

۱. شایان ذکر است اگر داوری به عنوان شرط ضمن عقد لازم یا حتی در قالب قرارداد موضوع ماده

وارث یا موصی له باقی نمی‌ماند.

در خصوص منتقل‌الیه هم برخلاف اعتقاد برخی نویسندگان که می‌گویند چون منتقل‌الیه، «ثالث» شمرده نمی‌شود و از بین رفتن داور، تنها در صورت فوت و حجر و تراضی پیش‌بینی شده است، باید قائل به پاسخ مثبت بود (شمس، ۱۳۸۷/۳: ۵۳۴)، باید تأکید کرد که مقدمات این سخن و نتیجه حاصل از آن، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا: اولاً، منتقل‌الیه «ثالث» محسوب می‌شود و تحلیل حقوقی مفهوم ثالث و مواد متعددی از قانون مدنی، نظیر ۵۸۳، ۸۰۸، ۱۲۹۰ و ۱۳۰۵ نیز این امر را تأیید می‌کند؛ ثانیاً، ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در مقام بیان انحلال داور، با توجه به عواملی است که به طرفین مربوط می‌شود؛ نه این که تمام موارد را بیان کند و در همین محدوده نیز همه اسباب انحلال را ذکر نمی‌کند. برای مثال، فسخ قرارداد داور در این ماده نیامده است؛ بنابراین نمی‌توان گفت که چون تنها فوت، حجر و تراضی طرفین پیش‌بینی شده است، پس انتقال موضوع قرارداد به دیگری نمی‌تواند از اسباب انحلال باشد؛ زیرا اساساً در بحث قائم‌مقامی، سخن از انحلال داور نیست، بلکه این مسأله مطرح می‌شود که آیا منتقل‌الیه، به شرط داور بین ناقل و طرف دیگر او پای‌بند است. هر پاسخی داده شود، ارتباطی به موارد انحلال مذکور در ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ندارد و باید تحلیل دیگری را به میان آورد (خدابخشی، ۱۳۹۸: ۱۹۹-۲۰۰).

با توجه به آنچه بیان گردید، به قیاس اولویت، تسری مفهوم و آثار داور به اشخاصی غیر از طرفین نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا وقتی اثر موافقت‌نامه داور و تسری تعهدات ناشی از این قرارداد میان طرفین اصیل، به وراثت، موصی له و منتقل‌الیه امکان‌پذیر نیست، به طریق اولی نمی‌توان گسترش این اثر را به شخص ثالث، شامل اشخاص ثالث در لایه اول و لایه‌های بعدی پذیرفت؛ لذا تسری موافقت‌نامه داور به شخصی که یا منافع مشترک یا ارتباط قراردادی عمودی یا افقی با یکی

۱۰ قانون مدنی مورد توافق قرار گیرد، بدون تردید، با فوت یکی از طرفین معامله، هرچند عقد به اعتبار خود در حق وراثت باقی می‌ماند، اما شرط داور ضمیمه آن زایل می‌شود (ره‌پیک و عزیزانی، ۱۳۹۷: ۱۵۳) و این بدان معنا است که حتی انتقال قهری عقد لازم هم سبب انتقال شرط داور مندرج در آن به دیگران نمی‌شود.

از طرفین قرارداد دارد یا تضمین‌کننده حسن اجرای قرارداد و ضامن تأدیه دیون و خسارات است (شخص ثالث در لایه نخست)، قابل پذیرش نیست و با این وصف، شخصی که هیچ ارتباط مستقیمی با یک قرارداد ندارد و تنها با یکی از دو طرف آن قرارداد، قراردادی مستقل و جداگانه دارد (شخص ثالث در لایه‌های بعدی) را نیز در برنمی‌گیرد؛ لذا نمی‌توان پذیرفت فرضاً در جایی که شخصی مدعی است به دلیل عدم اجرای تعهد از سوی طرف مقابل خود، نتوانسته به تعهداتش نسبت به شخص دیگری در قراردادی دیگر، عمل کند، موافقت‌نامه داوری در قرارداد نخست و به تبع آن، رأی داور نسبت به آن قرارداد، به شخص سوم که جزو اشخاص ثالث در لایه‌های بعدی محسوب می‌شود، تسری یابد؛ زیرا هر چه ارتباط با طرفین قرارداد دورتر باشد، از نظر عقلی و منطقی، تسری اثر بعیدتر و غیر قابل قبول‌تر خواهد بود.

با توجه به آنچه بیان گردید، می‌توان نتیجه گرفت به دلیل استثنایی بودن صلاحیت داوری در رسیدگی به اختلافات، ملزم به احراز صلاحیت داوری در هر مورد هستیم و در پی آن، در موارد مشکوک، چاره‌ای جز رجوع به اصل عدم صلاحیت این نهاد نداریم. بر این اساس، با توجه به این دو نتیجه، داوران تنها درباره موضوعات مورد توافق طرفین و صرفاً در مورد طرفین موافقت‌نامه داوری، واجد صلاحیت رسیدگی، اتخاذ تصمیم و صدور رأی هستند.

۲-۳. دلیل دوم: شناسایی مبنای مشروعیت و صلاحیت نهاد داوری در حقوق

ایران

مسئله دیگری که در باب تأسیس اصل «قاعده عدم امکان تسری داوری» باید بدان توجه شود، این است که مبنای مشروعیت داوری دادرسی فقط از اعمال حاکمیت دولت بوده و آن را باید دادرسان دولتی انجام دهند. ارجاع اختلافات به داوری نیز به این دلیل است که حاکمیت به دلیل کثرت دعاوی و مشغله فراوان حل و فصل اختلاف‌ها، گریزی ندارد جز این که از طریق شیوه‌های غیر قضایی، راه‌هایی را فرا روی طرف‌های اختلاف قرار دهد (حیاتی، ۱۳۹۰: ۶۹۷) تا آن‌ها مرافعه خود را از آن رهگذر حل و فصل کنند و به جای ارجاع به دادگاه‌ها، از طریق داوری پایان دهند و با این کار، به رأی صادره قدرت اجرایی می‌بخشد (شیروی، ۱۳۹۳: ۲۱۱)؛ بنابراین طرفین داوری فقط تا جایی می‌توانند به داوری رجوع کنند که به طور صریح

یا ضمنی در قانون محل داور، اجازه داده شده یا پذیرفته شده باشد (مافی و تقی‌پور، ۱۳۹۵: ۱۸۸).

بر این اساس، داوران ملزم به اعمال قواعد قانونی دولت و اطراف قرارداد داور که برای حل و فصل اختلافات به آن‌ها ارجاع شده دارای صلاحیت هستند و خارج از محدوده‌ای که به آن‌ها تفویض اختیار شده، صلاحیتی ندارند. در واقع، «داوران شبیه قضات دادگاه‌های ملی هستند و اختیارات داوران ناشی از قدرت دولت و حکومت است که به وسیله‌ی قانون اعطا می‌شود» (همان‌جا).

نظر برخی حقوق‌دانان مؤید این دیدگاه است؛ ایشان معتقدند که اختیار و وظیفه داور، بیشتر از قانون ناشی می‌شود؛ چراکه قانون آیین دادرسی مدنی بنا به مصالحی، به اشخاص اجازه داده است که دادرس امور خویش را با توافق معین کنند و به جای مراجعه به دادگاه، داور او را بپذیرند؛ مفهوم این سخن این است که قانون به‌طور موقت و در موارد خاص و استثنایی، وظیفه دادرسی را به داور سپرده و او در زمان اجرای وظایف خویش، به عنوان یک مأمور دولتی محسوب می‌شود و منشأ آن، قدرت عمومی و قانون‌گذار است. (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۳۱-۱۳۰)

با این تحلیل، باید بپذیریم که اختیار داور و منشأ اقتدار او، ریشه در قانون دارد و اگر قانون نهاد داور را شناسایی نمی‌کرد، معلوم نبود که توافق طرفین به خودخودی مؤثر واقع شود (مافی و تقی‌پور، ۱۳۹۵: ۱۸۸-۱۸۹). پس تحقق آن در رابطه با افراد، باید بدون تردید باشد (خدابخشی، ۱۳۹۸: ۲۰۰).

علاوه بر این، استدلال شده است که لزوم حفظ منافع اشخاص ثالث به عنوان یکی از مبانی مسلم اصل نسبی بودن قلمداد می‌شود. عادلانه نیست اشخاصی که نمی‌توانند در دادرسی مشارکت کنند، ناگزیر باشند بر اساس ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ناظر بر ماده ۴۸۹ همان قانون، نتایج دادرسی را بپذیرند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۳۰).

۳-۳. دلیل سوم: آراء قضایی و نظریه‌های مشورتی مرتبط

بررسی رویه قضایی هم حاکی از آن است که عدم تسری موافقت‌نامه داور به اشخاص ثالث، مورد توجه برخی قضات قرار داشته است؛ رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۷۲۶ مورخ ۱۳۹۳/۶/۲۹ شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

در این راستا و مؤید استدلال یاد شده است: «قرارداد منشأ امر داوری فقط نسبت به متعاقدين و طرفین قرارداد مؤثر بوده، داور مرضی‌الطرفین صرفاً حق اظهارنظر نسبت به اشخاص فوق (طرفین قرارداد) بر اساس مفاد قرارداد دارد و اقدام و اظهار نظر وی نسبت به اشخاص ثالثی که مداخلیتی در تنظیم قرارداد و پیش‌بینی امر داوری در صورت حصول اختلاف نداشته‌اند، برخلاف اراده و نیت طرفین قرارداد و نیز محل حقوق اشخاص ثالث بوده که نیاز به اذن و رضایت آنان داشته [هم‌چنین] ملاحظه می‌گردد [که] قانون‌گذار حسب بند ۲ ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی حتی در صورت فوت احدی از طرفین قرارداد داوری، امر داوری را قابل تسری به وراثت و قائم‌مقام قانونی ندانسته؛ چه رسد به این که بتوان شخص ثالث را که در ارتباط و قرارداد تنظیمی فی‌مابین مداخلیتی ندارد، وارد موضوع نموده، داوری را به وی نیز تعمیم داد».

همین‌طور است رأی شعبه ۶ دادگاه تجدید نظر استان تهران که این‌گونه مقرر داشته است: «شرط داوری مندرج در قرارداد عادی، نسبت به طرفین معتبر و لازم‌الاتباع می‌باشد و نسبت به تجدیدنظرخواه مؤثر نمی‌باشد و با فرض این که تجدیدنظرخواه به عنوان قائم‌مقام شرکت ... محسوب می‌شود، باز هم شرط داوری موصوف فقط نسبت به طرفین قرارداد مؤثر است؛ نه نسبت به تجدیدنظرخواه به عنوان قائم‌مقام».

نکته‌ای که از رأی صادره از شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۵۵۱ مورخ ۱۳۹۲/۵/۷ و شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۴۸۴ مورخ ۱۳۹۲/۴/۲۶ در باب «عدم انتقال موضوع قرارداد شرط داوری به شخص ثالث» و «اثر فوت یکی از طرفین داوری بر انحلال قرارداد داوری و عدم تسری آن بر اشخاص ثالث» و نیز رأی شماره ۹۲۰۹۹۸۲۱۶۴۰۰۱۰۳۸ مورخ ۱۳۹۳/۴/۲۳ صادره از شعبه ۵۱ دادگاه تجدید نظر استان تهران در خصوص «زوال شرط داوری در اثر حجر یکی از طرفین قرارداد» هم به صراحت، قابل برداشت و استنباط است.^۱

به‌علاوه، برخی آرای صادره در رویه قضایی کشورمان نیز در راستای مبنای مشروعیت و استثنای بودن صلاحیت نهاد داوری است که مؤید ادعای این پژوهش

۱. جهت دسترسی به آرا، بنگرید به: <https://www.ara.jri.ac.ir>.

است؛ به عنوان نمونه، رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۴۱۱ شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مورخ ۱۳۹۳/۰۴/۱۶ مبنی بر این که «اصل بر صلاحیت عام محاکم است و داور، استثنایی بر این اصل است که باید تفسیر محدود و مضیق شود و در فرض تردید، اصل بر صلاحیت دادگاه‌ها است» و نیز رأی شماره ۹۴۰۹۹۸۰۲۱۳۹۰۰۱۷۹ شعبه ۵۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مورخ ۱۳۹۴/۸/۳۰ دال بر این که «اگر در شرط داور قید شده باشد: در صورت اختلاف در خصوص مشخصات و شرایط و اوصاف مربوط به معامله و نقشه تفصیلی ساخت، مشاور املاک، داور مرضی الطرفین است، در خصوص الزام به تحویل، تنظیم سند و مطالبه خسارت، دلیلی برای رجوع به داور وجود ندارد و دادگاه صالح به رسیدگی است»^۱.

برخی نظریات مشورتی نیز به‌طور صریح و مبسوط، مدعای نگارنده را اثبات می‌کند و تأکید می‌کند که شرط داور مندرج در قرارداد و به طریق اولی موافقت - نامه داور که مستقل از قرارداد اصلی منعقد شده به منتقل‌الیه، اعم از این که انتقال قهری باشد یا قراردادی، تسری پیدا نمی‌کند:

«... اگر با دقت در مقررات راجع به داور توجه شود، درمی‌یابیم که متعلق داور، اختلاف همان اشخاصی است که در توافق‌نامه یا شرط ضمن قرارداد رجوع به داور توافق نموده‌اند؛ به عبارت دیگر، در قرارداد داور، اعم از این که مستقلاً انشاء شده باشد یا ضمن یک قرارداد، غیر مسائلی، از قبیل ذکر نام داور یا داوران و مدت داور، دو عنصر اصلی و اساسی وجود دارد: یکی موضوع اختلاف و دوم طرفین اختلاف. موضوع اختلاف ممکن است تفسیر و اجرای قرارداد معین یا مسائل دیگری باشد که طرفین معین کرده‌اند، اما متعلق داور، همان اختلاف اشخاصی است که در موافقت‌نامه داور مشارکت داشته‌اند. در این جا نمی‌توان گفت اختلاف عمرو و زید همان اختلاف ورثه، یکی از آن‌ها یا منتقل‌الیه با طرف دیگری است. کسانی که قرارداد داور را امضا می‌نمایند، فقط اختلاف خودشان و نه اختلاف دیگران، اعم از ورثه یا منتقل‌الیه را به داور ارجاع می‌دهند؛ بنابراین توافق رجوع به داور، چه قبل از پیدایش اختلاف و چه بعد از آن، قائم به اشخاصی است که در آن قرارداد مشارکت داشته‌اند. در این جا نمی‌توان گفت که منتقل‌الیه نسبت به شرط

۱. جهت دسترسی به آراء، بنگرید به: <https://www.ara.jri.ac.ir>.

داوری، قائم مقام انتقال دهنده در قرارداد اولی است. اگر چه مطابق ماده ۲۱۹ قانون عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم مقام آن‌ها لازم‌الاتباع است، ولی در تحلیل همان ماده هم می‌گوییم مسائلی که قائم به شخص باشد، به ورثه و منتقل‌الیه منتقل نمی‌شود؛ به عنوان مثال، در عقد مشارکت، اگر ضمن عقد شرکت به یکی از شرکا اذن در تصرف مال مشترک داده شده باشد، با فوت هریک از شرکا، شریک مأذون حق تصرف در مال مشترک را از دست می‌دهد؛ بنابراین اگر شریک مأذون فوت کند، ورثه او نمی‌توانند به استناد اذن قبلی که به مورث آن‌ها داده شده، در مال مشترک تصرف کنند و اگر شریک اذن دهنده فوت شود، شریک مأذون حق تصرف خود را از دست می‌دهد. این که توافق رجوع به داوری قائم به اشخاصی است که به آن تراضی کرده‌اند، در برخی مواد قانون آیین دادرسی مدنی نیز قابل استنباط است. در ماده ۴۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تصریح شده است که طرفین اختلاف خود را به داوری ارجاع دهند. ماده ۴۵۵ نیز با عبارت «اختلاف بین آنان» همین مضمون را دارد. عبارت «اختلاف» خود منصرف به اختلاف همان اشخاصی است که توافق نموده‌اند. به همین دلیل در ماده ۴۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، یکی از شرایط داوری علاوه بر ذکر نام داور و موضوع و مدت داوری، تعیین مشخصات طرفین اختلاف است. این همان چیزی است که گفتیم دو عنصر اصلی داوری، یکی موضوع اختلاف و دیگری طرفین اختلاف است. نکته دیگری که این نظر را تقویت می‌کند، استناد به ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است. به موجب این ماده، «با فوت یا حجر یکی از طرفین دعوا، داوری از بین می‌رود»؛ بنابراین با فوت طرفین قراردادی که شرط داوری را در آن گنجانده‌اند، شرط داوری از بین می‌رود و اختلاف ورثه با طرف دیگر قرارداد، باید از طریق دادگاه حل و فصل شود؛ مگر این که ورثه هم به داوری توافق نمایند. این که توافق رجوع به داوری به ورثه که قائم مقام قانونی طرف قرارداد هستند منتقل نمی‌شود، مؤید این مطلب است که رجوع به داوری، «قائم به شخص» است؛ بنابراین به طریق اولی باید معتقد باشیم که شرط داوری به منتقل‌الیه قراردادی نیز منتقل نمی‌شود؛ زیرا همان‌طور که گفته شد متعلق داوری اختلاف همان اشخاصی است که رجوع به داوری را توافق می‌کنند. در نهایت

باید گفت در موارد تردید باید به اصل رجوع کرد؛ داوری یک نهاد دادرسی است و در دادرسی‌ها اصل اولیه، «صلاحیت عام دادگستری» است؛ لذا وقتی تردید شد که دادگاه صالح به رسیدگی است یا خیر، باید گفت مطابق اصل، دادگاه صالح است. این نظر مانع آن نیست که به نحوی احراز شود که منتقل‌الیه با رضایت طرف دیگر قرارداد، شرط داوری را پذیرفته باشد که در این صورت، به دلیل توافق جدید، قرارداد داوری معتبر خواهد بود؛ نه به واسطه قائم‌مقامی در قرارداد (نشست قضایی، استان مرکزی، شهرستان زرندیه، ۱۳۹۹/۱۲/۶).



برآمد

۱- با وجود آن‌که داوری از جمله مفاهیم دارای پیشینه تقنینی و کاربرد قابل -توجه در عالم حقوق است، دارای وجوه مغفولی است که تبیین آن‌ها می‌تواند به پیشبرد این نهاد در نظام حقوقی ایران کمک شایانی کند. از جمله مسائلی که در این خصوص به دقت مورد بررسی قرار نگرفته و سبب اختلاف شده، «گسترش قلمرو اثر داوری به اشخاص ثالث به مفهوم عام» است.

۲- دانستیم که برخی صاحب‌نظران با اعتقاد به غیر قضایی بودن داوری و امکان شکل‌گیری آن از طریق توافق دو طرف، مطابق قواعد عمومی قراردادهای، اثر داوری را با ابتدای بر توافق طرفین، قابل تسری بر قائم‌مقام آن‌ها و اشخاص ثالث نیز دانسته‌اند. در مقابل، بعضی دیگر از صاحب‌نظران، با تأکید بر قرار گرفتن داوری در دایره فرایند دادرسی، معتقدند که قضاوت امری حاکمیتی است و اگر امکان توافق در ارجاع امر اختلافی به داوری وجود دارد، تنها در برخی شرایط خاص، به -صلاح دید دولت است و داوری نهادی در طول نهادهای حاکمیتی قضاوتی است.

۳- پژوهش حاضر ضمن تبیین نظر دو دیدگاه یادشده و تأیید نظر گروه دوم، ضمن تأکید بر خروج تسری قرارداد در فرض «انتقال قرارداد داوری» که در آن، قرارداد داوری با تمام شروط و الزاماتش به اشخاص ثالث به مفهوم عام منتقل می‌شود، از این پژوهش، در رد نظر نخست و استحکام بخشی دیدگاه خود، دو دسته دلیل را ارائه داد؛ در «شناسایی مفهوم دقیق قائم‌مقامی» با هدف تبیین پایه نظرگاه اول، مشخص گردید که «نظریه قائم‌مقامی» ریشه در حقوق فرانسه دارد و پذیرش بدون قید و شرط آن از جانب حقوق‌دانان ایران و تحلیل مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ قانون مدنی در باب تسری آثار قراردادهای بر وارث، موصی له و منتقل‌الیه، براساس ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی سابق آن کشور، با توجه به تفاوت مبنایی نظام حقوقی ایران با فرانسه، وجود کاربردهای مختلف مفهومی برای «قائم‌مقام» و عدم تطابق این دیدگاه با نظرات فقهی، قابل انتقاد به نظر می‌رسد.

۴- در نتیجه «شناسایی مبنای مشروعیت و صلاحیت داوری» روشن شد از آن‌جا که دایره اختیارات داور، مبتنی بر تفویض قانونی است و حکومت در قانون آیین دادرسی مدنی، در راستای منافع عامه و موارد خاص و استثنایی، به اشخاص اجازه

داده است که اختلافات خود را به داور مورد توافق خود ارجاع دهند، پذیرش تفسیر موسع از موافقت‌نامه‌ی «داوری» و تسری آن به اشخاصی غیر از طرفین قرارداد، تحت هیچ شرایطی قابل پذیرش نیست. نصوص آراء قضایی دادگاه‌های ایران، حاکی از پذیرش این نتایج است.

۵- «قاعده عدم امکان تسری داوری به شخص ثالث به مفهوم عام» در حقوق ایران، قابل کشف و استنباط است که در موارد مشکوک می‌توان به آن استناد کرد و با تصویب و انضمام آن به مقررات داوری از سوی مقنن، اختلافات مرتبط را به سهولت حل کرد. بر اساس این قاعده، ارجاع به داوری امری کاملاً استثنایی است که جز در موارد خاص قابل اجرا نیست و تحت هیچ شرایطی، امکان تفسیر موسع از آن وجود ندارد؛ نه برای قائم مقام طرفین قرارداد و نه برای هر مصداقی که تحت عنوان شخص ثالث قابل دسته‌بندی است؛ چه آن‌ها که منافع مشترکی با طرفین قرارداد داوری دارند و چه گروهی که تضمین‌کننده حسن اجرای قرارداد و ضامن تأدیه دیون و خسارات هستند؛ و چه آن دسته از اشخاصی که ممکن است ارتباط قراردادی با طرفین قرارداد داوری داشته باشند؛ خواه رابطه قراردادی طولی و خواه رابطه قراردادی عرضی (شخص ثالث در لایه اول) و چه شخصی که ارتباط مستقیمی با یک قرارداد ندارد و صرفاً با یکی از طرفین، قراردادی مستقل و جداگانه دارد (شخص ثالث در لایه‌های بعدی). پس اگر در فرضی شخصی مدعی شود که به خاطر عدم اجرای تعهد از سوی طرف مقابل خود، نتوانسته به تعهداتش نسبت به شخص دیگر در قراردادی دیگر عمل کند، موافقت‌نامه داوری در قرارداد نخست و به تبع آن، رأی داور نسبت به آن قرارداد، به شخص سوم که جزو اشخاص ثالث در لایه‌های بعدی محسوب می‌شود، قابل تسری نیست.

فهرست منابع

الف. فارسی

- * امینی، عیسی و اسکینی، ربیعا و رشیدی، امید (۱۳۹۹)، «تفسیر شرط داوری اجباری»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۹، شماره ۳۲.
- * جعفری، نصرالله (۱۳۹۳)، مطالعه تطبیقی ماهیت «دین» و «تعهد» و کارکرد آن در نظام‌های حقوقی رومی-ژرمنی، کامن‌لا و اسلام، رساله دکتری، دانشگاه قم.
- * حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ نخست، تهران: میزان.
- * حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۴)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: میزان.
- * خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۸)، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، چاپ ششم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * خزایی، حسین (۱۳۸۶)، حقوق تجارت بین‌الملل، جلد هفتم (داوری)، چاپ نخست، تهران: قانون.
- * دارویی، عباسعلی (۱۳۹۲)، قائم‌مقامی با پرداخت: مطالعه‌ای جامع در پرداخت دین دیگری، چاپ نخست، تهران: جنگل جاودانه.
- * دبیری قصرعاصمی، مرضیه و جعفری، فیض‌الله (۱۴۰۲)، «بررسی داوری‌پذیری دعاوی دوران تصفیه امور ورشکستگی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، شماره ۱۲۴.
- * داودی، حسین (۱۳۹۷)، «ویژگی‌های قواعد شکلی (آیین دادرسی مدنی)»، مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۸، شماره ۲.
- * دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲)، لغت‌نامه دهخدا، چاپ نخست (دوره جدید)، تهران: دانشگاه تهران.
- * ره‌پیک، سیامک و عزیزبانی، مجید (۱۳۹۷)، «امکان‌سنجی انتقال شرط و موافقت-نامه داوری»، دیدگاه‌های حقوق قضایی، دوره ۲۳، شماره ۸۲.
- * ساردوئی‌نسب، محمد و زندی، علی (۱۴۰۳)، «شیوه‌های غیرترافعی حل و فصل اختلاف درون تعاونی‌ها در پرتو اقتضائات و اصول تعاون»، مجله حقوقی

- دادگستری، دوره ۸۸، شماره ۱۲۶.
- * سبزواری، عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، *مذهب الأحكام فی الحلال و الحرام*، جلد پنجم، چاپ نخست، قم: مؤسسه المنار.
- * سربازیان، مجید و رنجبری، سهیلا (۱۳۹۵)، «تعمیم قلمرو موافقت نامه داوری به شخص ثالث و آثار آن»، *مجله مطالعات حقوقی*، دوره ۸، شماره ۲.
- * سروی، محمدباقر (۱۳۹۰)، *نگرشی کاربردی به موضوع داوری*، چاپ نخست، تهران: فکرسازان.
- * شعاریان، ابراهیم (۱۳۹۴)، *انتقال قرارداد؛ نظریه عمومی عقود معین*، چاپ نخست، تهران: شهر دانش.
- * شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، *آیین دادرسی مدنی؛ دوره پیشرفته*، جلد سوم، چاپ دوازدهم، تهران: دراک.
- * شهیدی، مهدی (۱۳۸۳)، *حقوق مدنی (اصول قراردادها و تعهدات)*، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: مجد.
- * شهیدی، مهدی (۱۳۹۱)، *حقوق مدنی (آثار قراردادها و تعهدات)*، جلد سوم، چاپ پنجم، تهران: مجد.
- * شید، بابک و ایزانلو، محسن (۱۳۹۶)، «گسترش قلمرو داوری در پرتو نظریه اصیل واقعی و مطالعه تطبیقی با حقوق ایران»، *مجله تحقیقات حقوقی بین المللی*، سال ۱۰، شماره ۳۷.
- * شیروی، عبدالحسین (۱۳۹۳)، *داوری تجاری بین المللی*، چاپ نخست، تهران: سمت.
- * صفایی، سیدحسین (۱۳۸۲)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، جلد دوم، چاپ نخست، تهران: میزان.
- * طوسی، ابوجعفر محمد (۱۴۰۰ق)، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، چاپ نخست، بیروت: دارالکتب العربی.
- * عدل، مصطفی (۱۳۴۲)، *حقوق مدنی*، چاپ نخست، تهران: امیرکبیر.
- * عمید، حسن (۱۳۶۹)، *فرهنگ عمید*، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- * فاتحی، زینب (۱۳۹۱)، *تحلیل انتقادی مفهوم قائم مقامی در حقوق ایران و فقه*

- امامیه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- * فلاح‌خاریکی، مهدی (۱۳۹۶)، قواعد عمومی قراردادها و سقوط تعهدات، چاپ دوم، تهران: دوران‌دانشان.
- * قادری، نسیم (۱۳۹۲)، قائم‌مقامی غیرقراردادی در حقوق موضوعه ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مازندران.
- * کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳)، اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوای مدنی، چاپ ششم، تهران: میزان.
- * کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * کشکولی، رسول (۱۳۹۶)، مبانی حقوقی و آثار تسری داوری به اشخاص ثالث؛ مطالعه تطبیقی در حقوق ایران، فرانسه و آمریکا، رساله دکتری، دانشگاه تربیت‌مدرس.
- * مافی، همایون (۱۳۹۷)، شرحی بر قانون داوری تجاری بین‌المللی ایران، چاپ دوم، تهران: دانشگاه علوم قضائی.
- * مافی، همایون و تقی‌پور، محمدحسین (۱۳۹۵)، «ماهیت حقوقی نهاد داوری»، پژوهش حقوق خصوصی، سال ششم، شماره ۲۱.
- * مافی، همایون و روشنایی، ریحانه (۱۳۹۴)، «آثار رأی داوری»، فقه و تاریخ تمدن، شماره ۴۴۶.
- * مامقانی، محمدحسن بن عبدالله (۱۳۱۶ق)، غایه الآمال فی شرح کتاب المکاسب و البیع، جلد نهم، چاپ نخست، قم: مجمع‌النخائر الإسلامیه.
- * محمدی، سام (۱۳۸۸)، «ماهیت تعهد به نفع شخص ثالث»، فصل‌نامه حقوق، دوره ۳۹، شماره ۱.
- * محمدی، عاصم و عسکری، سیدحکمت‌الله (۱۳۹۶)، «واکاوی مبانی، مفهوم و کارکرد نهاد قائم‌مقامی در قراردادها در حقوق ایران و فرانسه»، پژوهش حقوق تطبیقی، سال ۲۱، شماره ۴.
- * مدنی، جلال‌الدین (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: پایدار.

- * معین، محمد (۱۳۸۶)، **فرهنگ معین**، چاپ سوم، تهران: زرین.
- * موسوی گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۱۳ق)، **هدایه العباد**، جلد دوم، چاپ نخست، قم: دارالقرآن الکریم.
- * مولودی، محمد (۱۳۸۲)، **آثار قرارداد نسبت به قائم مقامان متعاقدين**، رساله دکتری، دانشگاه تهران.
- * پایگاه اینترنتی سامانه آراء پژوهشگاه قوه قضاییه به آدرس: <https://www.Ara.Jri.ac.ir>
- * نشست قضایی استان مرکزی، شهرستان زرندیه با عنوان «انتقال شرط داوری به روابط قائم مقام یکی از طرفین قرارداد با طرف دیگر» در تاریخ ۱۳۹۹/۱۲/۶؛ قابل دسترسی در پایگاه اینترنتی: <https://davoudabadi.ir/page/5418736>
- ب. انگلیسی و فرانسه
- * Aubry, et Rau (1994), **Cours de Droit Civil Francais**, T. 1, Par Et.re Ponsard, 7ed. Paris: T. IV, 6ed. Par Martin.
- * Andrews, Geraldine & Richard Millett (2000), **Law of Guarantees**, London: Sweet & Maxwell Press, 3rd Edition.
- * Austmann, Andreas (1991), “**Commercial Multiparty Arbitration: A Case-by-Case Approach**”, 1 Am. Rev. Int'l. Arbitration 34, Vol. 1, No. 3; Available at: <http://Blogs2.Law.Columbia.Edu/Aria/Issues/1-3/Commercial-Multi-Party-Arbitration-A-Case-by-Case-Approach-Vol-1-No-3/>. (Last Visited: 25 March 2024)
- * Courtney, Tae (2008), “**Binding Non-Signatories to International Arbitration Agreements: Raising Fundamental Concerns in the United States and Abroad Rich**”, Richmond Journal of Global Law & Business, Vol. 8, Issue 4.
- * Devitt, Thomas P. (1983), “**Multiparty Controversies in International Construction Arbitrations**”, International Lawyer, Vol.

17, No. 4; Available at: <https://scholar.smu.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=3648&context=til>.

* Malaurie, Ph. Et Aynes, L. (2000), **Les Obligations**, 10^{ème} éd, Cujas, Paris.

* Mestre, J. (1979), **La Subrogations Personnelle**, t. 160, Préf. Par Kayser, Bibl. Dr. Privé, GDJ.

* Savaux, E. (2002), **Subrogations Personnelle**, Encyclopédie, Répertoire de Droit Civil, t.X.

* Tymczynszyn, Irina & Claire Morel de Westgaver & Bryan Cave & Allan Van Fleet & McDermott Will & McDermott Emery & Mark A. Corro (2014), **“Joining Non-Signatories to an Arbitration”**, Practical Law Yearbook of International Business; Available at: [https://Uk.Practicallaw.Thomsonreuters.Com/6-275-4952?TransitionType=Default&contextData=\(Sc.Default\)&FirstPage=true](https://Uk.Practicallaw.Thomsonreuters.Com/6-275-4952?TransitionType=Default&contextData=(Sc.Default)&FirstPage=true). (Last Visited: 25 March 2024)

* Weill, Alex Francios (1975), *terré Dr.Civ*, DALLOZ.